



تحلیل مقتضای اطلاق قرارداد از حیث زمان اجرا از منظر فقه امامیه، حقوق ایران و مصر*

رسول مخصوصی^۱

دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و حقوق خصوصی دانشگاه شهید مطهری

Email: makhsosi@gmail.com

دکتر علیرضا عالی پناه

استادیار دانشگاه شهید بهشتی

Email: a_alipanah@sbu.ac.ir

چکیده

وجوب ایفای تعهدات، به ویژه تعهدات ناشی از عقود و قراردادها، از اصول مسلم فقهی - حقوقی است که در آیه «لوفوا بالعقود» نیز تأکید شده است. در خصوص این حکم و آثار و لوازم آن مسائل بسیاری وجود دارد که یکی از آن‌ها پرسش از زمان اجرای تعهدات قراردادی است. بی‌گمان، در موردی که متعاملین زمان تسلیم را صریحاً یا ضمنی تعیین کرده باشند، زمان اجرای قرارداد، به پیروی از اصل وجوب وفای به عقد، همان زمان تعیین شده است و در صورتی که زمان تسلیم در متن قرارداد تصریح و تعیین نشده باشد، چنانچه در مورد آن عرف و عادت وجود داشته باشد، همان متبع است و در غیر این صورت، شاید حمل اطلاق عقد بر اجرای فوری قرارداد در فقه مشهورتر باشد. در قانون مدنی ایران نیز در فرض نخست با استناد به مواد ۱۰ و ۲۱۹ قانون مدنی، در فرض دوم با عنایت به مواد ۲۲۰ و ۲۲۵ همان قانون و در فرض سوم با استناد به ماده ۳۴۴ قانون مدنی نتایج پیشین را می‌توان گرفت. قانون مدنی مصر و حقوق دانان مصری نیز در این فرض چنین دیدگاهی دارند. با این همه، روایی این استنباط در فرض سوم و نیز مفهوم فوریت بر فرض روایی محل مناقشه است. نوشتار حاضر بررسی این مناقشات را به روش توصیفی - تحلیلی مطمح نظر دارد و طبق بررسی‌های انجام شده اطلاق عقد را باید بر وجوب فوری وفا پس از مطالبه حمل کرد.

کلیدواژه‌ها: زمان اجرای تعهد، شرط تأجیل، شرط تعجیل، ایفای تعهد، اطلاق عقد.

* مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۷/۰۴؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۸/۲۰.

۱. نویسنده مسئول

Analysis of the Requirements of the Absoluteness of Contract Regarding the Performance Time from the Perspective of Imamia Jurisprudence, Iranian Law and Egyptian Law

Rasoul Makhsoosi, (Corresponding author) M.A Graduate, Islamic Jurisprudence and Private Law, Shahid Motahari University

Ali Reza Ali Panah, Ph.D., Assistant Professor, Shahid Beheshti University

Abstract

The duty to fulfill obligations, specifically those derived from contracts, is an evident principle in law and Islamic jurisprudence, emphasized on in the “fulfill contracts” verse. Many issues arise with respect to this rule and its effects and implications, among which is the time of performance of contractual obligations. Indeed, where the contracting parties have determined the delivery time either expressly or impliedly, the performance time, as a result of *pacta sunt servanda* is the time agreed upon. In case such time has not been determined by parties, the usage and custom concerning it, if any, shall be obeyed. Otherwise, interpreting the absoluteness of contract as conveying immediate performance may be more famous in the Islamic jurisprudence. In the Iranian Civil Code, in the first case, under articles 10 and 219, in the second case, under articles 220 and 225 and in the third case, under article 334 of the Civil Code, the above said conclusions may be inferred. The Egyptian Civil Code and the Egyptian jurists have the same attitude in such case. However, validity of this construction in the third case and in case of validity, the notion of immediacy are contentious. The purpose of this paper is to study such arguments through a descriptive-analytic method; according to this research, the absoluteness of contract must be understood as leading to obligation to immediate fulfillment after demand

Keywords: time of performance of obligation, postponement condition, acceleration condition, fulfillment of obligation, absoluteness of contract

مقدمه

از مسائل مهم مطرح درباره لوازم عقد، پرسش از زمان اجرای تعهدات قراردادی است. اینکه تسلیم مبیع در چه زمانی باید انجام گیرد، موضوعی است که از دیرباز مورد عنایت فقیهان بوده است و حقوق دانان نیز با توجه به مواد قانونی و مبانی فقهی در این باره وارد بحث شده‌اند. حکم زمان اجرای تعهدات قراردادی را در سه فرض می‌توان بررسی کرد: تصریح به زمان اجراء در متن قرارداد، عدم تصریح به زمان اجراء در متن قرارداد با وجود عرف یا عادت مسلم در خصوص زمان اجراء و عدم تصریح به زمان اجراء در متن قرارداد و فقدان عرف یا عادت مسلم در خصوص زمان اجراء. فقیهان بر مبنای اصل حاکمیت اراده در فرض تعیین صریح یا ضمنی زمان اجرای قرارداد، یعنی شق اول و دوم، همان را متبع می‌دانند و در فرض عدم تعیین، یعنی شق سوم، با تمسک به قاعده «إطلاق العقد يقتضی النقد» بر اجرای فوری تعهد تأکید می‌کنند. مقررات قانون مدنی ایران و مصر و نظریات حقوق دانان ایرانی و مصری نیز کم و بیش بر این مطلب اشعار دارد. با این همه، روایی این استنباط و مفهوم فوریت با اشکالاتی مواجه است که بررسی آن‌ها در دستور کار این نوشتار قرار دارد. حال با عنایت به این که مهم‌ترین دلیل فقیهان در مقام استنباط این حکم قاعده اقتضای اطلاق است، بررسی این قاعده نیز به تبع در دستور کار این مقاله قرار خواهد داشت. بر این اساس، نویسندگان سعی دارند با تبیین و بررسی آرای فقهی و حقوقی موجود تحلیلی نوین در این زمینه ارائه و حکم موردی را که بر اساس سنت تبعیت خلف از سلف مورد اشاره قانون قرار نگرفته است، تبیین و نحوه استنباط حکم مسأله از قاعده «إطلاق العقد يقتضی النقد» را بررسی کنند. بر این اساس، مطالب این مقاله در دو بند ارائه خواهد شد. در بند نخست زمان اجرای تعهد از منظر فقه و در بند دوم، به ترتیب، موضع حقوق ایران و مصر در باب این مسأله مورد کاوش خواهد بود.

زمان اجرای تعهد در فقه

فقیهان عقیده دارند چنانچه طرفین قرارداد زمان تسلیم را تعیین کرده باشند، بر اساس اصل وجوب وفای به عهد، زمان اجرای قرارداد همان زمان معین است (شیخ مفید، المقنعه، ۵۹۵؛ ابن ادریس حلی، ۲/ ۲۸۷؛ شیخ طوسی، المسوط، ۱۷۱/۲؛ همو، النهایه، ۳۸۷؛ ابن زهره، ۲۲۹؛ محقق حلی، ۱۹/۲؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ۴۳/۲؛ همو، تذکره الفقهاء، ۲۵۱/۱۱؛ همو، تحریر الاحکام، ۳۲۳/۲؛ شهید اول، الدروس، ۲۰۲/۳؛ ابن فهد حلی، ۳۸۵/۲؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ۲۲۲/۳؛ سبزواری، ۱/ ۴۸۰). در صورتی که زمان تسلیم در متن قرارداد تصریح نشده باشد، دو حالت وجود دارد: نخست آنکه در باب زمان اجرای قرارداد عرف و عادت مسلمی وجود داشته باشد که همان متبع است و دوم آن که چنین عرف و

عادتی وجود نداشته باشد که در این زمینه، طبق نظر مشهور در فقه، اولین زمان ممکن از نظر عرف با توجه به اوضاع و احوال یا فوریت عرفی مناط اعتبار است (شیخ انصاری، ۱۹۹۶-۱۹۸؛ صاحب جواهر، ۲۳/۹۸؛ شیخ مفید، ۵۹۵؛ شیخ طوسی، النهایه، ۳۸۷؛ ابوالصلاح حلبی، ۳۵۶؛ فاضل مقداد، ۲/۵۲؛ ابن زهره، ۲۲۹؛ ابن ادریس حلی، ۲/۲۸۷؛ محقق حلی، ۲/۱۹؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ۲/۴۳؛ همو، تذکره الفقهاء، ۱۱/۲۵۱؛ شهید اول، الدروس، ۳/۲۰۲). حکم اخیر می‌تواند محل مناقشه باشد و لذا بررسی آن خالی از وجه نیست. البته، برخی از فقیهان برای این استنباط خود دلایلی از سنت، بنای عقلاء و اجماع جسته و ارائه کرده‌اند. مع هذا، برخی دیگر از فقیهان ترجیح داده‌اند با عنایت به عموم بلوا در جمیع ابواب عقود قاعده‌ای تأسیس و استنباط‌های خود در باب زمان اجرای قراردادها را به آن قاعده مستند کنند. قاعده مذکور همان قاعده معروف «إطلاق العقد يقتضی النقد» است. در ادامه به تاسی از فقیهان گروه دوم فقط قاعده مذکور را به عنوان اهم مستندات حکم مورد بحث بررسی می‌کنیم.

۱. قاعده «إطلاق العقد يقتضی النقد»

چنان‌که گفته شد، قاعده «إطلاق العقد يقتضی النقد» مهم‌ترین مستند وجوب اجرای فوری قرارداد در فرض اطلاق است. مطابق این قاعده اطلاق عقد مقتضی وجوب اجرای فوری عقد و ایفای تعهدات ناشی از آن است. در توضیح این سخن می‌توان گفت اطلاق عقد در هر مقامی اقتضای خودش را دارد. مثلاً مقتضای اطلاق عقد وجوب تسلیم مبیع و ثمن است (محقق حلی، ۲/۲۳؛ بحرانی، ۱۹/۱۵۲) و در بحث نقد و نسیه حال بودن ثمن مقتضای اطلاق عقد است (علامه حلی، تبصره المتعلمین، ۸۹؛ روحانی، ۱۷/۴۰۵) و در باب عیوب، اطلاق عقد سلامت کالا را اقتضا می‌کند (فاضل آبی ۱/۴۰۵؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ۲/۳۶۸). حال، بنا بر این قاعده، اقتضای اطلاق همه تعهدات ایفای فوری و بدون تأخیر است و با واقع شدن عقد طرفین آن موظف به ایفای تعهد خود هستند (فاضل مقداد، ۲/۶۴). مثلاً، در عقد بیع، به مقتضای عقد، بایع متعهد به تسلیم فوری مبیع و مشتری ملزم به تحویل فوری ثمن است، مگر آنکه در ضمن عقد شرط دیگری شده باشد. بنابراین، مقتضای اطلاق عقد بیع، چنانچه در مبحث نقد و نسیه بحث می‌شود، نقد بودن ثمن و مضمن است. این همان قاعده معروف «إطلاق العقد يقتضی النقد» است و ظاهر عبارت فاضل مقداد، آن است که مفاد این قاعده اجماعی است (همو، ۲/۶۴)؛ یعنی در صورتی که در قرارداد شرط تعجیل یا تأجیل نشود، اطلاق عقد عرفه مقتضی وجوب ایفای فوری تعهدات قراردادی است که وجوب شرعی نیز از آن تبعیت می‌کند (صاحب جواهر، ۲۳/۱۴۴) و لذا مقتضای اطلاق عقد آن است که موضوع تعهد باید در اولین زمان ممکن تسلیم شود. در ادامه به بررسی مفردات و ادله قاعده

۲. تحلیل مفردات قاعده

در اینجا به اختصار و به اقتضای نوشتار به بررسی مفردات این قاعده می‌پردازیم:

اطلاق: اطلاق گاه در مقابل تقييد و گاه در مقابل اشتراط است و مراد از اطلاق عقد در این قاعده عدم اشتراط تعجيل يا تأجيل در عقد است (امام خميني، ۴۹۳/۵؛ فاضل مقداد، ۶۴/۲). محقق اصفهانی در باب مفهوم اطلاق در این قاعده سه احتمال مطرح کرده است. احتمال نخست آن که اطلاق به معنی عدم تقييد و تعليق انشاء بر اجل باشد، احتمال دوم آن که اطلاق به معنی عدم تقييد عوض و مملوک به اجل باشد و احتمال سوم آن که مراد از اطلاق عدم اشتراط اجل برای اداء و ایفاء باشد. در احتمال اول مانند آن که در بیع انشای مبادله را، چون واجب مشروط، بر اجل تعليق نماید و در احتمال دوم مانند آن که در بیع ثمن یا مثنی را، چون واجب معلق، مقید بر اجل کند و مثلاً بگوید که مبیع صدکیلو برنج شش ماهه است، تقييد به اعتبار مدلول مطابقی است، ولی در احتمال سوم که بیع انشاء و عوضه مطلق است و فقط تسلیم عوضین مقید به زمان شده است، تقييد به اعتبار مدلول التزامی است. به عقیده وی مراد از تأجيل شق سوم است و لذا مراد از اطلاق هم جز اطلاق از شرط اجل برای وفاء نمی‌تواند باشد. زیرا، تأجيل انشاء به اجماع فقیهان ممتنع یا باطل است و تأجيل مملوک نیز در اعیان معنی محصلی ندارد. چون، گرچه اعیان در ظرف زمان قرار دارند، لکن، بر خلاف منافع، این مرور زمان موجب تقدیر و تقييد اعیان نمی‌شود و شیء امروز با شیء فردا از نظر عرف تفاوتی ندارد (اصفهانی، ۳۳۵/۵). حاصل آن که مراد از اطلاق عقد در این قاعده اطلاق آن از شرط اجل برای وفای به عهد یا تسلیم است، نه تنجز انشاء و نه عدم تقييد مملوک. در خصوص این کلام محقق اصفهانی سه نکته قابل طرح است. اولاً، به نظر می‌رسد که احتمال دیگری را نیز می‌توان به سه احتمال مطرح شده افزود. چه، تقييد ممکن است به اعتبار منشأ باشد و مثلاً در بیع منشأ مبادله به اجل مقید و معلق شده باشد. این حالت نیز از موارد تقييد مدلول مطابقی عقد است. با این همه، اطلاق از قید منشأ را نیز نمی‌توان در معنی اطلاق عقد در قاعده مورد بحث داخل دانست. چه، تعليق منشأ نیز از نظر فقیهان باطل است. ثانیاً، گرچه مرور زمان بر اعیان معین عرفاً موجب تقدیر آن‌ها نمی‌شود، لکن در مورد اعیان ذمی احتمال تقدیر با مرور زمان جدی است و عرف نیز ابایی از پذیرش آن ندارد. زیرا، ممکن است عرف صدکیلو برنج فی الذمه شش ماهه با اوصاف مشخص را با همان میزان و اوصاف برنج فی الذمه دوماهه یکسان نبیند و دو شیء مختلف بداند. ثالثاً، چنان که خواهیم گفت، از نظر برخی شرط اجل برای اداء تقييد لازمه عقلی یا عرفی کلام نیست و نمی‌توان احتمال سوم را تقييد مدلول التزامی کلام

دانست، مگر این که لازمه شرعی یا عقلایی را نیز داخل در مدلول التزامی کلام بدانیم.

اقتضاء: چنان که خواهیم گفت، اقتضاء در این قاعده دو معنی می تواند داشته باشد. چه، ممکن است مراد از اقتضاء اقتضای عرفی به اعتبار اطلاق مقامی و دلالت التزامی کلام باشد و ممکن است مراد از آن اقتضای عقلایی یا شرعی اطلاق باشد. در صورت اخیر، نقدیت، به مثابه یک حکم، از خارج به عقد تحمیل می شود و مربوط به اراده متعاملین نیست. طبق این دیدگاه، اگر تأجیل و تعجیل در عقد شرط نشده نباشد، عقلاء این عقد را حال می دانند، خواه طرفین آن را اراده کرده یا نکرده یا بدان توجه داشته یا نداشته باشند.

نقد: نقد در لغت به معنی إعطاء آمده است (ابن منظور، ۳/ ۴۲۵) و مراد از آن در این قاعده اعطای فوری است. مع هذا، برخی از فقیهان گفته اند مراد از نقد در بیع این است که مشتری حق به تأخیر انداختن تسلیم ثمن را ندارد (شیخ انصاری، ۶/ ۱۹۸). البته، در تفسیر این اعطای فوری یا عدم جواز تأخیر تسلیم دو دیدگاه وجود دارد. چه، جای این پرسش وجود دارد که آیا مراد از آن عدم تأخیر و اعطای فوری در فرض مطالبه ذیحق است یا بدون مطالبه ذیحق نیز وی مجاز به تأخیر نیست و فوراً مکلف به تسلیم است. مثلاً، اگر بیعی انجام شود و شرط تأجیل و تعجیل ثمن هم نشده باشد، آیا مشتری مکلف است که در اولین زمان ممکن موضوع تعهد (ثمن) را تسلیم کند، خواه مطالبه ای صورت گرفته یا نگرفته باشد، یا وی مکلف به پرداخت نیست، مگر آنکه از جانب بایع مطالبه ای صورت گرفته باشد؟ این سخن از طرف مقابل، یعنی نسبت به تسلیم مبیع، هم قابل طرح است. بنابراین، سؤال این است که آیا اطلاق عقد و نقدیت آن مقتضای فوریت بدون دخالت عنصر مطالبه متعهده است یا فوریت عندالمطالبه؟

به نظر برخی عنصر مطالبه دخیل در مقام نیست. چه، وظیفه متعهد ایفای تعهد به صورت فوری است و بر متعهد است که به محض تحقق تعهد به صورت مطلق عهده خود را از این وجوب تفریغ نماید، خواه متعهده مطالبه کند یا نکند. این مطلب از نظر قائلان آن در مواردی مثل بیع که موضوع تعهد تملیک است، وضوح بیشتری دارد. چه، در بیع مقتضای عقد آن است که هر یک از عوضین به محض عقد به طرف دیگر انتقال یابد و بنابراین، خواه صاحب مال آن را مطالبه کرده یا نکرده باشد، متعهد باید مال غیر را به مالک آن رد کند. بنابراین، مقتضای مالکیت بایع نسبت به ثمن وجوب فوری تسلیم ثمن به بایع است، هر چند او مطالبه نکرده باشد و اینکه علامه حلی وجوب دفع را در تذکره مقید به صورت مطالبه کرده است، بدین سبب است که عدم مطالبه کاشف از رضایت متعهده به تأخیر در تسلیم است. پس، همانطور که مقتضای عقد در ثمن معین آن است که بایع مالک ثمن می شود و بر مشتری واجب است که آن را به بایع بدهد، مگر آنکه حقی ثابت شود یا رضایتی حاصل شود، این اقتضاء در ثمن کلی هم وجود دارد و در این مورد نیز عقد

مقتضی مالکیت ذمه مشتری برای بایع و وجوب فوری تسلیم مصداق ما فی الذمه، بدون مدخلیت عنصر مطالبه، است، مگر این که یکی از جهات سابق الذکر حاصل شود (خویی، ۷/ ۵۴۷-۵۴۸؛ خوانساری، ۵۶۰-۵۶۱). بر این اساس، نه تنها، جواز تأخیر ادای مال غیر در صورت مطالبه نیازمند دلیل است، بلکه ادای مال غیر بدون مطالبه نیز واجب است. زیرا، تفریغ عهده یا ذمه بر متعهد و مدیون واجب است، خواه مطالبه کرده یا نکرده باشد و عدم مطالبه نیز فی نفسه کاشف از رضایت به تأخیر در ادای مال نیست. چه، ممکن است به سبب غفلت بوده باشد. البته، چنانچه جواز تأخیر اداء از قرائن خارجی فهمیده شود و مالک به بقای مال نزد دیگری راضی باشد، پرداخت فوری مال واجب نیست. از اینجا می توان فهمید که رساندن مال به مالک متوقف بر مطالبه وی نیست، بلکه مقتضای اشتغال ذمه یا عهده مدیون یا متصرف و مشمول اطلاق حدیث «لا یحل مال امرئ مسلم إلا بطیبة نفس منه» (حر عاملی، ۱۴/ ۵۷۲) است (خویی، ۷/ ۵۴۷).

با این همه، این دیدگاه خالی از اشکال به نظر نمی رسد. چه، اولاً، از آن حیث که مسأله با ادله وجوب وفای به عهد و ادای دین ارتباط پیدا می کند، دلیلی بر فوریت وجوب وجود ندارد و طبق تحقیقات عالمان اصول نیز امر، نه تنها، دال بر فور یا مقتضی آن نیست که اطلاق مقامی امر جواز تراخی را افاده می کند (آخوند خراسانی، ۱/ ۱۶۳-۱۶۲). بنابراین، اصل بر جواز تراخی، ولو عندالمطالبه، است و قول به فوریت وجوب مع المطالبه نیز مستند به عمومات دیگر، بنای عقلاء یا حتی اجماع فقیهان می تواند باشد. از جمله مؤیدات فوریت وجوب وفاء عند المطالبه تلازم امتناع از وفاء با مزاحمت مالک در این فرض است. ثانیه، فوریت در خصوص وجوب تعبدی و شرعی قابل طرح است و در این باره که وجوب وفاء به نفع متعهدله لحاظ شده است و شبه حق است، فوریت تعبدی معنی محصلی ندارد. چه، حکم به وجوب فوری و تعبدی ایفاء بدون مطالبه و آمادگی متعهدله برای تسلیم و استیفاء و آمادگی متعهد برای ایفاء منطقی به نظر نمی رسد. زیرا، چگونه می توان باور داشت که متعهد و متعهدله خواهان ایفاء و استیفاء فوری نباشند، اما وفای فوری شرعی و تعبدی ثابت باشد؟! تنها نکته قابل تأمل در این باره مدلول موثقه عمار بن موسی از امام صادق (ع) است. مطابق این روایت «شخصی کنیزی را از مردی به قیمت معین خرید و از هم جدا شدند. حضرت فرمودند: بیع واجب [= لازم] شد و چنانچه شرطی نکرده باشند، معامله نقد است» (حرعاملی، ۱۸/ ۳۶). بر این اساس، ممکن است استدلال شود که ظاهر از نقد در این روایت وجوب وفای فوری بدون دخالت عنصر مطالبه است. با این همه، به نظر می رسد نقد فقط به معنی اعطای فوری است و نسبت به مطالبه و عدم آن دلالتی ندارد و از این حیث مجمل است و قدر متیقن از مدلول آن فوریت وجوب وفاء عندالمطالبه است.

حاصل آن که مقتضای اطلاق نمی‌تواند فوریت مطلق باشد و اطلاق فوریت عندالمطالبه را اقتضاء می‌کند.

۳. ادله قاعده

درباره دلیل این قاعده دو رویکرد عمده در میان فقیهان وجود دارد. عده‌ای از فقیهان وجوب فوری ایفای تعهد در صورت اطلاق عقد را مقتضای قصد مشترک طرفین و بنای متعاملین می‌دانند و دسته‌ای دیگر آن را از احکام شرعی یا عقلایی ارزیابی می‌کنند.

از میان قائلان دیدگاه نخست، صاحب عروه به خوبی به تبیین این نظر پرداخته است. وی عقیده دارد اطلاق عقد انصراف به نقد بودن دارد و لذا نقدیت را می‌توان مدلول التزامی اطلاق دانست و به وجود شرط ضمنی در ضمن عقد قائل شد (یزدی، ۱۷۵/۲) و عمل به آن شرط را به دلیل عموم «المؤمنون عند شروطهم» واجب دانست (طوسی، الاستبصار، ۲۳۲/۳). طبق این استدلال در اقتضای حلول بر فرض اطلاق بین ثمن و مثنی فرقی نیست (خوانساری، ۵۶۰). بی‌گمان، مراد از انصراف اطلاق در این مجال نه انصراف لفظ مطلق به برخی از مصادیق آن که اطلاق مقامی یا سکوت در مقام بیان است. بر اساس این دلیل، سکوت طرفین عقد از ذکر اجل یا تصریح بر فوریت به معنی اراده فوریت است و فوریت مدلول التزامی یا لازمه عرفی کلام متعاقدين است، زیرا، مثلاً ظاهر بیع مطلق عرفاً به تبادل بالفعل منصرف است و لذا افاده حلول می‌کند.

دیدگاه دوم را عده‌ای دیگر از فقیهان ارائه کرده‌اند. آنان عقیده دارند در این سخن که اقتضای اطلاق عقد حلول و فوریت است، مسامحه وجود دارد. زیرا، خود عقد تنها تبادل بالفعل عوضین را اقتضاء دارد و از این جهت میان نقد و نسبه فرقی نیست و وجوب تسلیم به هنگام مطالبه یا مطلقاً یا در آینده از مقتضیات اطلاق عقد نیست و معنا ندارد که گفته شود اطلاق عقد مقتضی تسلیم فوری یا عندالمطالبه مال غیر است. بنابراین، صحیح آن است که گفته شود هنگامی که شرط تعجیل یا تأجیل ثمن نشده باشد، حکم عقلایی یا شرعی مترتب بر عقد وجوب وفای فوری یا عندالمطالبه است، بدون آنکه این امر از مقتضیات عقد باشد، مگر آن که بنا بر مسامحه و مجازگویی باشد (امام خمینی، ۴۹۳-۴۹۴؛ خویی، ۵۴۷/۷). بر این اساس، فوریت شرعاً مقتضی وجوب فوری یا عندالمطالبه ادای دین است (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۱/۲۵۱). موقه عمار بن موسی نیز که سابقاً در مورد آن سخن گفتیم، می‌تواند مؤید این دیدگاه باشد. چه، گویی امام (ع) در فرض جدایی متبایعین بدون ذکر هیچ سخنی درباره زمان تسلیم ثمن به نقد بودن حکم کرده‌اند. البته، پیداست که کلام معصوم (ع) می‌تواند بیان مقصود مشترک طرفین نیز باشد.

۴. نقد ادله قاعده

دو دسته نقد بر این قاعده می‌توان وارد کرد. دسته نخست اشکالات نقضی و دسته دوم اشکالات ماهوی را دربرمی‌گیرد.

دسته اول: اشکال نقضی

مهم‌ترین اشکال نقضی وارد بر قاعده در قالب این پرسش قابل طرح است که در صورت پذیرش این اقتضاء برای اطلاق، شرط تعجیل چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد. به دیگر سخن، چنانچه این سخن پذیرفته شود، شرط تعجیل را باید لغو دانست، در حالی که لغویت این شرط خلاف ارتکازات عقلایی است. پیداست که این اشکال یک اشکال نقضی است و به سهولت می‌توان از آن نقضی جست. در این باره دو رویکرد می‌توان داشت. رویکرد نخست آن که شرط تعجیل را مؤکد اطلاق بدانیم و دیگر آن که شرط مذکور را تأسیسی بدانیم و محملی برای آن بجوییم. بر این اساس، عده‌ای از فقیهان شرط تعجیل را مؤکد مقتضای عقد دانسته‌اند، بدین معنا که این شرط فراتر از اقتضای اطلاق، یعنی فوریت، را افاده نمی‌کند (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۱/۳۳۳؛ روحانی، ۱۷/۴۰۶؛ شهید اول، الدرر، ۳/۲۰۲)، برخی دیگر آن را تأسیس امر جدید و واجد معنی دیگری ارزیابی کرده‌اند (امام خمینی، ۵/۴۹۵) و برخی نیز قائل به تفصیل شده‌اند (اصفهانی، ۵/۳۳۷-۳۳۵). برای فهم دقیق این امر ضروری است محتملات تأسیسی بودن شرط بررسی شود و چنانچه پذیرش هیچ‌یک مقبول نیفتد، چاره‌ای جز التزام به تأکیدی بودن این شرط نیست. روشن است که طبق قاعده «إعمال الکلام اولى من إهماله» التزام به تأکیدی بودن شرط، خلاف اصل است. قائلان به تأسیسی بودن این شرط به دو گروه قائلان مطلق و قائلان به تفصیل تقسیم می‌شوند که تبیین نظر هر دو گروه لازم به نظر می‌رسد.

قول به اطلاق

دسته‌ای از فقیهان عقیده دارند شرط تعجیل مطلقه تأسیسی است بر اساس دو احتمال:

احتمال اول: تعجیل به مثابه شرط تسریع

برخی از فقیهان عقیده دارند که مقتضای اطلاق، مفید تعجیل عندالمطالبه یا تعجیل در اولین زمان ممکن از نظر عرف است و شرط تعجیل می‌تواند این اقتضاء را مقید و به ترتیب ایفای فوری تعهد بدون مطالبه متعهدله یا ایفای تعهد قبل از فوریت عرفی را بر عهده متعهد بگذارد. این دو نظر به ترتیب مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ایفای تعهد قبل از مطالبه متعهدله: صاحب جواهر عقیده دارد شرط تعجیل می‌تواند اقتضای اطلاق را تقیید کند. چه، اقتضای اطلاق وجوب وفاء عندالمطالبه است و شارط با این شرط وفای به عهد قبل از

مطالبه را به عهده متعهد می‌گذارد. البته، خود صاحب جواهر بر این تلقی ایراد دارد و معتقد است مقتضای اطلاق، وجوب وفاء بدون نیاز به مطالبه است و لذا طرح این احتمال نمی‌تواند شرط تعجیل را از مؤکد بودن برهاند (صاحب جواهر، ۹۸/۲۳).

علاوه بر این، شیخ انصاری نیز دو ایراد بر این احتمال وارد می‌داند. اولاً، این احتمال خلاف متفاهم از آن شرطی است که محل نظر مشهور بوده است و ثانیاً، عدم مطالبه در زمان استحقاق مطالبه به الغاء و اسقاط این حق مشترط در این مقدار از زمان باز می‌گردد (شیخ انصاری، ۱۹۹/۶). به عبارت دیگر، این شرط لغو است. زیرا، در صورت مطالبه تسلیم واجب است، خواه این شرط باشد، خواه نباشد و در صورت عدم مطالبه، حق ناشی از شرط یعنی پرداخت موضوع تعهد ساقط شده است و لذا اشتراط و عدم اشتراط این شرط لغو، علی السواء و بی فایده است. (یزدی، ۱۷۵/۲) با این همه، این ایرادات وارد به نظر نمی‌رسد. زیرا، در مورد ایراد نخست می‌توان گفت تحلیل صاحب جواهر از مفاد شرط منطبق بر متفاهم عرفی است. چون، بسیاری از تاجران ممکن است به علت امکان غفلت از مطالبه ناشی از کثرت مشغله یا خلاف شأن دانستن مطالبه بعدی تعجیل در تسلیم را به شکل مطلق شرط کنند (سبحانی، ۶۴۹). اما در مورد ایراد دوم نیز می‌توان گفت بر فرض آنکه مفاد شرط پرداخت موضوع تعهد هر چند در صورت عدم مطالبه باشد، نمی‌پذیریم که عدم مطالبه به اسقاط این حق بر می‌گردد. عدم مطالبه به الغاء و اسقاط حق بر نمی‌گردد (یزدی، ۱۷۵/۲). بر این اساس، سید خوبی نیز این احتمال را معقول می‌داند. وی عقیده دارد که در صورت وجود قرینه بر امکان تأخیر در زمان مطالبه شرط تعجیل می‌تواند قرینه را منتفی نماید (خوبی، ۵۴۸/۷).

ایفای تعهد قبل از فوریت عرفی: این را سید خوبی مطرح کرده است. وی عقیده دارد که فوریت عرفی گاه مقتضی تسلیم در بازه زمانی طولانی تری است و شرط تعجیل می‌تواند اسراع در ایفای تعهد پیش از فوریت عرفی را بر عهده متعهد بگذارد (همو، ۵۴۸/۷).

احتمال دوم: تعجیل به مثابه شرط خیار در صورت عدم تسریع در ایفای تعهد

برخی از فقیهان معاصر از ظاهر کلام شهید ثانی در مسالک و شرح لمعه استظهار کرده‌اند، شرط تعجیل، خواه در صورت توقیت و خواه در صورت عدم آن، به منزله شرط خیار در صورت اخلال به شرط است و لذا با حالت اطلاق تفاوت دارد (سبحانی، ۶۴۹). این استظهار از عبارت شهید ثانی می‌تواند محل اشکال باشد. چه، مراد از اطلاق در عبارت وی در دو کتاب پیش‌گفته احتمالاً اطلاق از شرط است و نه اطلاق از وقت و مراد وی آن است که در فرض اشتراط تعجیل و عدم آن، چنانچه از تسلیم در اول ازمان

امکان ایفای تعهد نکند، مشروطه^۱ حق فسخ خواهد داشت (شهید ثانی، الروضة البهیه، ۱/۳۳۳). بنابراین، شهید ثانی را باید از قائلان به تأکیدی بودن شرط تعجیل به صورت مطلق دانست. چه، وی ظاهراً در فرض اطلاق و شرط تعجیل به وجوب وفای فوری قائل است و در صورت اخلال به این امر در هر دو حالت خیار را ثابت می‌داند. با این همه، عبارت مسالک^۲ بیش از شرح لمعه تاب تفسیر این فقیه معاصر را دارد (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۳/۲۲۳).

به هر حال، این دیدگاه با دو اشکال دیگر نیز مواجه است. اشکال نخست آن است که احتمال بطلان شرط به سبب غرر وجود دارد. زیرا، تعجیل به صورت مطلق ذومراتب است و اطلاق آن از وقت موجب جهل به شرط و بطلان آن می‌گردد و در صورت قول به تلازم بطلان شرط با عقد موجب سرایت فساد به عقد نیز می‌شود (صاحب جواهر، ۲۳/۹۸). البته، دیگر فقیهان با این اشکال هم‌دل نیستند. زیرا، مراد از اطلاق تعجیل ایفای تعهد در اول از منته امکان است و لذا این شرط مصداق شرط مجهول نیست (اصفهانی، ۵/۳۳۷؛ امام خمینی، ۵/۴۹۶). به عقیده محقق اصفهانی مراد از تعجیل در شرط تعجیل لا بشرط قسمی، یعنی تعجیل مطلق از زمان و عدم زمان، نیست، بلکه مراد تعجیل بشرط لا، یعنی تعجیل غیر مقید به زمان، است و لذا ممکن است اثبات زمان خاصی مورد نظر باشد، همان‌گونه که اطلاق امر مقتضی وجوب تعیین عینی نفسی است (اصفهانی، ۵/۳۳۷). با این وجود، امام خمینی ناقد این استدلال است و عقیده دارد مبنای این استدلال، یعنی حمل مطلق بر یکی از اقسام آن، فاسد است و مبنای وجوب ایفاء در اول از منته امکان حمل اطلاق تعجیل بر تعجیل در تعجیل است. چه، فراتر از آن نیاز به تصریح دارد و زیاده در بیان می‌طلبید (امام خمینی، ۵/۴۹۶-۴۹۷). اشکال دوم وارد بر این دیدگاه نیز اطلاق قول به ثبوت خیار در فرض اخلال به شرط است. چه، از نظر برخی فقیهان ثبوت خیار منوط به عدم امکان الزام است (صاحب جواهر، ۲۳/۹۹). ولی به نظر می‌رسد که این اشکال از اختلاف در حمل یا مبنا ناشی شده باشد. چه، اولاً، شهید اول در بحث تخلف از شروط ضمن عقد مطلقه قائل به ثبوت خیار است و الزام به شرط را قبول ندارد و ثانیاً، محتمل است از نظر وی شرط تعجیل موقت محمول بر شرط خیار عند التخلف

۱ (و اطلاق البیع یقتضی کون الثمن حالا و إن شرط تعجیل) فی متن العقد (آکده)، لحصوله بدون الشرط. (فإن وقت التعجیل) بأن شرط تعجیل فی هذا اليوم مثلاً (تخیر) البائع (لو لم یحصل) الثمن (فی الوقت) المعین، و لو لم یعین له زماناً لم یفد سوی التأكید فی المشهور. و لو قیل بثبوت مع الإطلاق أيضاً لو أخل به عن أول وقته كان حسناً، للإخلال بالشرط. استنباط اطلاق از توقیت از تعبیر اطلاق در جمله اخیر بسیار دشوار است و ظاهر آن است که مراد از اطلاق اطلاق از شرط است.

۲ اشتراط التعجیل مطلقاً یفید تأکید، لحصوله بدون. نعم، لو عین زمانه وأخل به المشتري ولم یمكن إجباره علیه، أفاد تسلط البایع علی الفسخ، وفاقاً للدروس. و یحتمل قویاً جواز مع الاطلاق کثیره من الشروط. این عبارت بر این امر دلالت می‌کند که از نظر شهید ثانی اشتراط تعجیل اصولاً مفید تأکید است، مگر در صورت توقیت تعجیل. حال، با توجه به این که وی پس از بیان فتوی صریح خود جواز فسخ در صورت اطلاق را نیز به عنوان احتمال قوی مطرح می‌کند، ممکن است استشعار شود که مراد وی از اطلاق در جمله اخیر اطلاق معجل از توقیت است، نه اطلاق از تعجیل و تأجیل و این جمله استثناء بر استثنای جمله قبلی است نه استثناء از مستثنی منه نخست.

باشد و لذا خيار ثابت از نظر وی خيار شرط باشد و نه خيار اشتراط يا تخلف شرط. با اين همه، چنانچه مراد از خيار مذکور در کلام شهيد ثانی خيار اشتراط فعل باشد، ایراد بر وی وارد است. چه، ظاهره شهيد ثانی در شرط فعل نظر به ترتب بين الزام و فسخ دارد.

قول به تفصيل

در بين فقيهان در خصوص قول به تفصيل درباره تأکیدی يا تأسیسی بودن شرط تعجيل، دو نظر وجود دارد.

نظر شهيد اول: وی در دروس، بين حالت توقیت تعجيل و عدم آن قائل به تفصيل شده و تعجيل غير موقت را مفید تأکید و تعجيل موقت را مفید حق فسخ در فرض اخلال به شرط دانسته است. بنابراین، از نظر وی چنانچه شرط تعجيل و برای آن وقت معین شده و مشروط عليه به شرط عمل ننماید، مشروط له حق فسخ پیدا خواهد کرد (شهيد اول، الدروس، ۳/۲۰۲؛ شهيد ثانی، حاشیه الارشاد، ۲/۷۷). ایرادات وارد بر این دیدگاه گذشت.

نظر محقق اصفهانی: وی در خصوص تأسیسی يا توکیدی بودن شرط تعجيل، قائل به تفصيل شده است. وی برای بیان این تفصيل، شرط تعجيل را به پنج قسم تقسیم کرده است. زیرا، شرط تعجيل به دو صورت شرط نتیجه و شرط فعل متصور است و در حالت نخست يا حق تعجيل شرط شده است يا حق عدم تأخير و در حالت دوم يا تسريع در انجام پس از مطالبه شرط شده است يا بدون مطالبه و در مورد اخير يا برای تسريع در انجام تعهد زمان در نظر گرفته شده است يا خیر (ر.ک. اصفهانی، ۵/۳۳۷-۳۳۵). بنابراین، مجموعه پنج حالت خواهیم داشت که به ترتیب مذکور در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

حالت اول: اشتراط حق تعجيل برای متعهدله: این شرط مانند آن است که شخصی مالی به دیگری بفروشد و بر خریدار شرط کند که من حق دارم در مطالبه ثمن عجله کنم و آن را سریعاً مطالبه کنم. (این حق تعجيل) محقق اصفهانی عقیده دارد این شرط مؤکد اطلاق نیست. زیرا، اطلاق فراتر از بقای سلطنت مالک بر مال را اقتضاء نمی‌کند و این شرط فراتر از اقتضای مذکور و نیز قابل اسقاط است.

حالت دوم: اشتراط عدم حق تأخير بر متعهد: این شرط مانند آن است که شخصی مالی به دیگری بفروشد و بر خریدار شرط کند که مطلقاً حق تأخير در پرداخت ثمن را نداشته باشد. این فرض ظاهره به وسیله محمدتقی شیرازی مطرح و مؤکد اطلاق ارزیابی شده است. محقق اصفهانی عقیده دارد اولاً، این شرط نامعقول است. زیرا، متعلق آن عدمی است و مثبت حق نیست و چیزی نیز که حق تأخير را برای متعهد اقتضاء نماید وجود ندارد تا شرط نافی آن اقتضاء باشد. ثانیاً، این شرط لغو است. چون، در صورت نبود این شرط نیز مشتری حق تأخير نداشته و ثالثاً، چنانچه معقولیت شرط پذیرفته شود، مقتضای اطلاق

عدم حق تأخیر برای مشتری نیست که این شرط مؤکد آن باشد. چه، اطلاق مقتضی اطلاق سلطنت مالک بر مطالبه مال خود در هر زمان و شرط تأجیل نیز مقید همین اطلاق است (اصفهانى، ۳۳۷/۵-۳۳۵). البته، به نظر می‌رسد که بتوان این شرط را به نحوی تصویر کرد که ایراد محقق اصفهانى بر میرزا محمدتقی شیرازی وارد نباشد. چه، اگر متعهدله بر متعهد شرط کرده باشد که پس از مطالبه وی حق تأخیر در اجرای تعهد را نداشته باشد، شرط معقول و مؤکد اطلاق خواهد بود.

حالت سوم: اشتراط تسریع در انجام تعهد پس از مطالبه: این شرط مانند آن است که شخصی مالی به دیگری بفروشد و بر خریدار شرط کند که پس از مطالبه فوراً ثمن را بپردازد. به عقیده محقق اصفهانى این شرط فقط از حیث متعلق مؤکد اطلاق است، نه حکم. زیرا، این شرط مقتضی ثبوت خیار عندالتخلف، حق تعجیل و لزوم تعجیل برای مشروط له است، در حالی که اطلاق چنین احکامی ندارد (همان).

حالت چهارم: اشتراط تسریع در انجام تعهد بدون مطالبه و بدون توقیت: این شرط مانند آن است که شخصی مالی به دیگری بفروشد و بر خریدار شرط کند که بدون مطالبه و فوراً من را بپردازد. محقق اصفهانى عقیده دارد این شرط مؤکد اطلاق نیست. زیرا، مدلول التزامی اطلاق فقط وجوب تسریع در اداء عندالمطالبه است و این شرط فراتر از آن است. دلیل این امر آن است که عدم تسلیم فقط در صورت مطالبه با لوازم مالکیت مالک منافات دارد و مزاحمت با سلطان مالک به شمار می‌رود و عدم تسلیم در فرض عدم مطالبه مالک مزاحمت با سلطان مالک شمرده نمی‌شود.

حالت پنجم: اشتراط تسریع در انجام تعهد بدون مطالبه و با توقیت: این شرط مانند آن است که شخصی مالی به دیگری بفروشد و بر خریدار شرط کند که بدون مطالبه و تا یک ماه یا سر یک ماه ثمن را به وی پرداخت نماید. به عقیده محقق اصفهانى این شرط نیز به وضوح مؤکد اطلاق نیست (اصفهانى، ۳۳۷/۵-۳۳۵).

دسته دوم: اشکالات ماهوی

دو اشکال مهم در باب قاعده «إطلاق العقد يقتضى النقد» به نظر می‌رسد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

اشکال اول این است که اطلاق عقد موجب غرر و مآلاً بطلان عقد است. چه، تعجیل یا تأجیل عرفاً در تعیین میزان ثمن مؤثر است و این امر مدلول قاعده «للأجل قسط من الثمن» نیز است. بنابراین، تأجیل ثمن موجب افزایش آن و تعجیل ثمن موجب کاهش آن است، همان گونه که تأجیل مبیع موجب کاهش ثمن و تعجیل مبیع موجب افزایش ثمن است. بر این اساس، اهمال این امر در عقد موجب جهل به عوض

و غرر و سبب بطلان خواهد بود. تأکید فقیهان بر تعیین اجل تسلیم مبیع در سلف و اجل تسلیم ثمن در نسیئه و قرارداد آن در عداد شروط صحت بیع نیز مؤید این مدعا است.

این اشکال را به دو صورت می‌توان پاسخ گفت. اولین پاسخ این‌که ذکر اجل تسلیم از شرایط اساسی صحت معامله محسوب نمی‌شود و اهمال آن در معامله حاکی از عدم ایجاب غرر در قصد مشترک طرفین یا نزد عقلاء است. این پاسخ در صورتی مقبول خواهد بود که مناط نفی غرر منفی بودن آن در قصد مشترک طرفین یا بنای عقلاء و نه واقع باشد که این کبرا طبق مبنای مشهور در فقه مقبول نیست. از دیگر سو، این پاسخ در صورتی صحیح است که زمان تسلیم به عنوان شرط مصطلح مطرح باشد و چنانچه زمان تسلیم قید عوضین باشد، پذیرش این پاسخ دشوار خواهد بود. البته، قبلاً گفته شد که پاره‌ای از فقیهان در امکان تقیید عوضین به زمان در جایی که از اعیان باشند، تردیدهایی دارند. پاسخ دیگر این است که با توجه به انصراف اطلاق به فوریت غرر منتهی است. در نقد این پاسخ می‌توان گفت این پاسخ در صورتی صحیح است که انصراف اطلاق به نقدیت مدلول التزامی کلام و متعلق قصد مشترک طرفین باشد و اگر این انصراف مقتضای شرعی اطلاق باشد، غرر فقط در صورت توجه متعاقدین به این حکم شرعی منتهی خواهد بود و در صورت جهل ایراد غرر کماکان باقی خواهد بود. زیرا، نفی غرر دائرمدار انتضای جهل یا جهل خطرناک در واقع و علم متعاقدین به آن است و وجود یک عنصر از عنصر دیگر کفایت نمی‌کند.

دومین اشکال وارد بر این قاعده این است که قاعده مذکور فرض انتفاع متعهد یا او و متعهدله از فوریت اجرای تعهد را ندیده گرفته و اطلاق را یکسره به نفع متعهدله تفسیر کرده است. در توضیح این اشکال می‌توان گفت گاهی نفع متعهد یا متعهد و متعهدله به صورت توأمان در تسریع اجرای تعهد است و این گونه نیست که همیشه فقط متعهدله مشتاق اجرای تعهد و متعهد گریزان از آن باشد. چه، متعهد نیز می‌تواند اغراض عقلایی و یا شرعی برای انجام تعهد خویش به صورت فوری در نظر داشته باشد. از جمله این اغراض می‌توان به خوف از بالارفتن هزینه اجرای تعهد و خوف از تلف قبل از قبض در معاوضات که موجب انفساخ معامله است، اشاره کرد. علاوه بر این، انگیزه‌های غیرمادی نیز می‌تواند در لحاظ نفع متعهد در تسریع دخیل باشد. زیرا، ممکن است متعهد بخواهد تمام حساب‌های خود را ببندد و ترک دیار کند. این اشکال را نمی‌توان پاسخ گفت. چه، این قاعده برای قصد مشترک طرفین در تفسیر اطلاق عقد واقعی نهاده است.

۵. جمع‌بندی مطلب در فقه

با لحاظ مطالب مذکور اینک می‌توان به جمع‌بندی مطلب از نظر فقه پرداخت.

اول اینکه اطلاق عقد از شرط تعجیل و تأجیل موجب غرر نیست و تأثیر زمان اجراء در ارزش فقط مربوط به حیطة دواعی و انگیزه‌ها است، نه قصد طرفین معامله. بنابراین، اهمال شرط به منزله عدم تأثیر این عنصر در تعیین ارزش در قصد مشترک طرفین است و بنای عقلاء نیز بدین قصد مشترک احترام می‌گذارد و همین مقدار را نافی غرر می‌داند.

دوم اینکه اطلاق عقد، نمی‌تواند افاده فوریت کند، مگر این که فوریت از لوازم عقلی، عرفی یا عقلایی - شرعی کلام باشد. زیرا، با انعقاد عقد آن چه واجب می‌شود وفای به عقد است و این وجوب وفاء، در غیاب قرآن، فقط بر نفس وجوب وفاء دلالت می‌کند و دلالتی بر تعیین فور یا تراخی ندارد. البته، در این حالت از آن می‌توان جواز تراخی را استفاده نمود. بنابراین، اصل بر امکان تراخی است.

سوم اینکه گرچه موثقه عمار بن موسی بر نقدیت در فرض اطلاق دلالت می‌کند، ولی می‌تواند مختص بیع یا مملکات یا معاوضات باشد و از دیگر سو، این موثقه فقط افاده فوریت می‌کند و نسبت به تأثیر مطالبه متعهدله معجل است.

چهارم اینکه به نظر می‌رسد فوریت مطلق بدون تأثیر مطالبه نمی‌تواند مقتضای اطلاق باشد. زیرا، هم خلاف اصل جواز تراخی است و هم خلاف اقتضای حقیقت وجوب وفای به عقد.

پنجم اینکه مقتضای اطلاق فقط نمی‌تواند به سود متعهدله تفسیر شود. چه، متعهد و متعهدله هر دو در اجرای قرارداد اغراض عقلایی دارند. اولی به دنبال تفریح ذمه است و دومی به دنبال نیل به مقصود. بنابراین، همان‌گونه که اطلاق عقد وجوب ایفای عندالمطالبه را افاده می‌کند، وجوب استیفاء را نیز می‌تواند از آن فهمید. بر همین اساس است که در صورت امتناع متعهدله از استیفاء در فرض اطلاق متعهد می‌تواند اجبار وی به آن را از دادگاه صالح بخواهد.

ششم اینکه شرط تعجیل مؤکد اطلاق نیست. چه اینکه، اطلاق، همان‌گونه که گفته شد، مفید وجوب ایفای عندالمطالبه و استیفاء عند الایفاء است، در حالی که شرط تعجیل به معنی وجوب تسریع در ایفای تعهد بر متعهد است.

زمان اجرای قرارداد در حقوق ایران

آنچه به عنوان مقدمه در این مبحث ضروری به نظر می‌رسد ذکر این نکته است که مفاد تعهد گاه ناظر بر ایجاد یک نتیجه حقوقی، مانند ملکیت، است و گاه ناظر بر انجام یا ترک یک فعل که هر دو مشمول وجوب وفا هستند. حال، ممکن است گفته شود در صورت نخست، با توجه به این که موضوع تعهد به نفس قرارداد ایجاد می‌شود، پس طرح پرسش از زمان اجرای قرارداد در این موارد اصلاً محملی ندارد. در

پاسخ به این اشکال می‌توان گفت اولاً، تعهد ناشی از قراردادهای گروه نخست نیز ممکن است به علت تعلیق در منشأ به نفس عقد ایجاد نشود و ثانیاً، تعهد ناشی از عقد به تعهد اصلی محدود نیست و عقد تعهد یا تعهدات تبعی نیز در پی دارد. مثلاً گرچه موضوع تعهد اصلی در بیع مبادله و اثر آن ملکیت است و به نفس معامله محقق می‌شود، لکن تعهد به تسلیم عوضین نیز از تعهدات ناشی از بیع است، ولی نه تعهد اصلی، بل فرعی و تبعی. بنابراین، اگر سؤال از زمان اجرای تعهد اصلی بی‌وجه باشد، پرسش درباره زمان تسلیم معنا دارد و موجه است. بنابراین، پرسش از زمان اجراء در مورد همه قراردادها محتمل طرح می‌یابد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدین منظور فروض مختلف مسأله باید در نظر گرفته شود. در بیان فروض باید گفت متعاقبین یا به زمان اجرای تعهدات در قرارداد تصریح می‌کنند یا نمی‌کنند و در حالت دوم یا عرف و عادت مسلمی درباره زمان اجرای تعهدات قراردادی وجود دارد یا ندارد. بنابراین، دو حالت کلی وجود خواهد داشت.

۱. تصریح به زمان اجرای تعهدات در قرارداد

صورت اول در جایی است که زمان اجرای تعهد مطابق توافق طرفین در متن قرارداد معین شده باشد. این امر به سه نحو شرط تعجیل، شرط تأجیل و شرط ایفاء عندالمطالبه امکان پذیر است. در این صورت با استناد به مواد ۱۰ و ۲۱۹ ق.م. لزوم پای بندی طرفین و وجوب وفای آنان به این شرط صریح را می‌توان نتیجه گرفت. بنابراین، متعهد باید طبق مفاد قرارداد منعقد شده تعهد را در زمان مقرر به اجرا در آورد. این امر در ماده ۳۹۴ ق.م. نیز در خصوص بیع پیش‌بینی شده است. تنها شبهه قابل طرح در این مورد تردید در صحت شرط ایفاء عندالمطالبه تعهد است. این تردید در حقوق ایران با توجه به ماده ۲۲۶ ق.م. قابل طرح نیست. چه، این ماده امکان سپردن «اختیار موقع انجام» تعهد به متعهدله را پیش‌بینی نموده است.

۲. عدم تصریح به زمان اجرای تعهدات در قرارداد

این فرض خود در بردارنده دو فرض است. فرض نخست حالتی است که عرف یا عادت مسلمی درباره زمان اجرای تعهد وجود دارد و فرض دوم حالتی است که چنین عرف یا عادت وجود ندارد.

فرض اول: وجود عرف یا عادت مسلم

در این فرض، زمان اجرای تعهدات قراردادی در متن قرارداد مورد تصریح واقع نشده است، لکن عرف یا عادت مسلم اجرای آن در زمان خاصی را اقتضاء می‌کند. مثلاً، چنانچه عرف پیش فروش کنندگان میوه تحویل آن ظرف پانزده روز از تاریخ چیدن اولین محصول باغ (بر فرض معلوم بودن تاریخ مذکور) یا رویه تجارتي دو تاجر واریز وجوه قراردادی حداکثر تا ۷۲ ساعت پس از ارسال کالاها باشد، می‌توان گفت به ترتیب عرف و عادت مقتضی اجرای قرارداد در زمان مذکور است. در این فرض می‌توان اطلاق عقد را به

مقتضای عرف و عادت مذکور منصرف و آن را متعلق قصد مشترک طرفین و لازم الاتباع دانست. بی‌گمان، فرض وجود عرف و عادت مسلم با فرض تصریح متحد الحکم است و این امر در مواد ۲۲۰ و ۲۲۵ ق.م.مورد تصریح قرار گرفته است. مطابق ماده ۲۲۰ ق.م. «عقود نه فقط متعاملین را به اجرای چیزی که در آن تصریح شده است ملزم می‌کند، بلکه متعاملین به کلیه نتایجی هم که به موجب عرف و عادت یا به موجب قانون از عقد حاصل می‌شود، ملزم هستند» و به تصریح ماده ۲۲۵ آن قانون «متعارف بودن امری در عرف و عادت به طوری که عقد بدون تصریح هم منصرف به آن باشد، به منزله ذکر در عقد است».

فرض دوم: فقدان عرف یا عادت مسلم

اما این صورت که مهم‌ترین علت برای انعقاد این نوشته را به خود اختصاص می‌دهد عبارت است از آن که نه شرط صریحی در ضمن عقد وجود داشته باشد و نه عرف و عادت زمان خاصی را اقتضاء کند. دو احتمال در این باره قابل طرح است:

نخست آن که چنین قراردادی را خالی از زمان اجراء بدانیم و ابراز عقیده کنیم که در چنین قراردادی تعیین زمان اجراء به توافق پسینی طرفین موکول شده است. بی‌گمان، چنین توافقی صحیح به نظر می‌رسد و حاکی از فرعیّت زمان اجراء نزد متعاملین و عدم تأثیر آن در ارزش عوضین است. در این صورت، چنانچه توافقی رخ دهد، متبع خواهد بود و الا هریک از طرفین می‌تواند الزام طرف مقابل را به ایفاء یا قبول ایفاءی تعهد الزام نماید. این نظر به نحو دیگری نیز قابل توجیه است. این مطلب از مفهوم ماده ۲۲۶ ق.م.م نیز قابل استفاده است. چه، طبق این ماده مطالبه خسارت ناشی از نقض تعهدات قراردادی فقط در دو صورت ممکن است: جایی که برای ایفاء تعهد مدت معینی مقرر و مدت مزبور منقضی شده باشد و موردی که اختیار موقع انجام معامله با متعهدله باشد و ثابت شود وی انجام تعهد را مطالبه کرده است. بنابراین، گویی در غیر این دو صورت امکان مطالبه خسارت ناشی از نقض وجود ندارد و تنها باید توافق کرد یا الزام به اجرای تعهد را از دادگاه صالح خواست. بدین توضیح که نفع متعهدله در اجرای فوری عندالمطالبه و نفع متعهد در استیفای فوری عندالوفاء است و نفی توجه هر دو تکلیف به طرف مقابل موافق اصل برائت است. زیرا، اصل برائت نافه و جوب وفای عندالمطالبه و استیفای عندالوفاء است و عملاً چاره‌ای جز توافق جدید یا صلح قهری وجود ندارد. منظور از صلح قهری نیز حکم دادگاه به جوب وفاء و استیفاء به صورت هم زمان است که در فقه نیز مورد اشاره قرار گرفته است. صلح قهری یا اجباری در کلام حقوق‌دانان معنون نیست و در فقه نیز اندکی بدان اشاره کرده‌اند. محقق قمی در ضمن پاسخ به پرسشی در باره مصالحه خمس با مجتهد به عنوان نماینده طلبکار، یعنی امام (ع)، می‌نویسد: «مراد فقیهان در مسأله دین هم این است و «صلح اجباری» از این باب است که در بسیاری از مقامات گفته‌اند و مراد از اجبار بر صلح این

است که چون رفع ناخوشی از طرفین در صورت گرفت و گیر ممکن نیست، ایشان را الزام می‌کنند که در یک مرتبه‌ای از مراتب تراضی واقع شود و به جهت رفع فساد و قطع نزاع و تجاذب صلح کنند. و این معنی غیر از مصالحه طلبکار یا مدیون است به هر چه خواهند، هر چند به دست برداشتن باشد. زیرا که در آن جا تجاذب و نزاعی نیست، به جهت این که طلبکار از روی علم دست از حق خود برمی‌دارد و در اینجا حق خود را به صورت کامل گرفته است و این داخل در حکم است و آن محض مصالحه و تراضی و گذشت است، پس ما نحن فیه قسمی است از اقسام مثبت حق، مثل بینة و یمین و اقرار» (میرزای قمی، ۱/۲۰۹). این تعبیر را به گونه‌ای در تعبیر گذشتگان نیز می‌توان یافت که در مواردی که دعوا به گونه‌ای قابل رفع نیست به صلح قهری بین طرفین حکم کرده‌اند (شهید ثانی، الروضه البهیة، ۱/۲۴۸).

احتمال دیگر آن است که بگوییم محمل اطلاق وجوب اجرای معامله و ایفای تعهد بر متعهد عندالمطالبه و قبول مورد تعهد و استیفای آن بر متعهدله عند الوفاء است و هر یک از دو زمان مطالبه یا وفاء زودتر فرارسد، زمان اجرای عقد فرارسیده است. چنان که گفتیم، این دیدگاه اقرب به صواب است و لزوم اجبار در صورت مطالبه یا امتناع از قبول تعهد نیز مؤید این معنی است.

قانون مدنی مصر در «ماده ۳۴۶» به بحث زمان اجرای قرارداد پرداخته است. مطابق این ماده «به محض ایجاد نهایی تعهد در ذمه متعهد، وفای فوری به تعهد واجب است، مگر این که قرارداد یا نص [قانونی] خلاف آن را مقرر کرده باشد».^۳ بنابراین، در حقوق مدنی مصر در تعهدات اصل بر فوریت وفاء است. معادل این مقرره در قوانین مدنی کشورهای عربی دیگر مانند «ماده ۳۳۳ قانون مدنی لیبی» و «ماده ۳۴۳ قانون مدنی سوریه» نیز وجود دارد. مع هذا، چنانچه تعهد معلق بر شرطی باشد، وفای به آن قبل از حصول شرط واجب نیست. در این مورد، باید انتظار محقق شدن شرط را کشید و در صورت تحقق یافتن شرط وفای به عهد به صورت حال و فوری واجب می‌گردد. اما این اصل با دو استثناء مواجه است: توافق قراردادی یا نص قانونی بر خلاف اصل فوریت. در خصوص مورد نخست باید گفت توافق بر خلاف این اصل به موجب قرارداد بسیار رایج است و بسیار اتفاق می‌افتد که به موجب قرارداد ایفای تعهد در زمانی پس از انعقاد آن مقرر شده باشد. در خصوص مورد دوم با دو حالت مواجه هستیم. چه، مقنن گاه صریحاً زمان اجرای تعهد را مشخص می‌کند و گاه تعیین آن را به عرف واگذار می‌کند. در حقوق مصر برای تعیین صریح زمان پرداخت به موجب قانون به «ماده ۱۰۰۳» قانون مدنی آن کشور استناد می‌کنند. مطابق این ماده در عقد تحکیر که به عقد اجاره موقوفه غیر منقول برای بنای مستحدثات اطلاق می‌شود، «محتکر (یعنی مستأجر) باید اجرت مورد توافق را به محکر (یعنی موجر) بدهد و اجرت باید در پایان هر سال

^۳ «يجب أن يتم الوفاء فوراً بمجرد ترتب الالتزام نهائياً في ذمه المدین ما لم يوجد اتفاق أو نص يقضي بغير ذلك».

پرداخت شود، مگر آن که در عقد تحکیر بر خلاف آن تصریح شده باشد». بنابراین، این ماده زمان اجرای تعهد را رأساً به مثابه یک حکم قانونی مشخص کرده است. گاهی نیز قانون تعیین زمان وفای به دین را به عرف واگذار می‌کند، همان‌گونه که در بند اول «ماده ۵۸۶» قانون مدنی مصر در خصوص اجاره چنین مقرر شده است. مطابق این مقرر «پرداخت اجرت در زمان‌های مورد توافق بر مستأجر واجب است. پس، چنانچه توافقی (در این باره) وجود نداشته باشد، عرف جهت آن را معین می‌کند». (سنه‌وری ۳/ ۷۸۰-۷۷۷). بنابراین، در این قوانین نیز فرض فقدان توافق و عرف و عادت در نظر گرفته نشده است. البته، فرض تعیین زمان اجراء به موجب قانون از ابداعات این قوانین به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

۱. طبق نظر مشهور در فقه در مورد زمان اجرای تعهدات در قراردادی که زمان تسلیم در آن مشخص نشده است و عرف و عادت نیز مقتضی تسلیم در زمان معینی نیست، تسلیم فوری مورد قرارداد واجب است.
۲. قانون مدنی در این خصوص از نظر مشهور فقیهان تبعیت کرده است.
۳. قانون مدنی مصر در فرض فقدان توافق یا نص قانونی، اصل را وجوب وفای فوری به محض انعقاد قرارداد می‌داند.
۴. طبق نظر مختار وجوب وفای عندالمطالبه و استیفای عندالوفاء مقتضای اطلاق عقد است.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *کفایة الاصول*، تحقیق و تعلیق عباس علی زارعی سبزواری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ هفتم، ۱۴۳۱ ق.
- ابن ادريس، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- ابن زهره، حمزة بن علی، *غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۷ ق.
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ق.
- ابوالصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم، *الکافی فی الفقه*، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیر المومنین (ع)، ۱۴۰۳ ق.
- اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۳ ق.

- اصفهانى، محمد حسين، **حاشيه كتاب المكاسب**، قم، انوار الهدى، ١٤١٨ ق.
- امامى، حسن، **حقوق مدنى**، تهران، انتشارات اسلاميه، بى تا.
- انصارى مرتضى بن محمد امين، **المكاسب المحرمة و البيع و الخيارات**، قم، كنگره جهانى بزرگداشت شيخ اعظم انصارى، ١٤١٥ ق.
- بحرانى، يوسف بن احمد، **الحدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهرة**، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٥ ق.
- بروجردى عبده، محمد، **حقوق مدنى**، تهران، كتابخانه گنج دانش، ١٣٨١.
- حر عاملى، محمد بن حسن، **تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة**، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ١٤٠٩ ق.
- خمينى، روح الله، **كتاب البيع**، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى قدس سره، ١٤٢١ ق.
- خوانسارى، محمد امامى، **الحاشيه الثانية على المكاسب**، همراه با «الحاشيه الأولى على المكاسب» در يك جلد، بى تا.
- خويى، ابوالقاسم، **المكاسب - مصباح الفقاهة**، بى تا.
- روحانى، صادق، **فقه الصادق (ع)**، قم دار الكتاب - مدرسه امام صادق عليه السلام، ١٤١٢ ق.
- سبحانى، جعفر، **المختار فى احكام الخيار**، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤١٤ ق.
- سنهورى، عبدالرزاق، **الوسيط فى شرح القانون المدنى الجديد، نظريه الالتزام بوجه عام**، بيروت لبنان، دار احياء التراث العربى ١٩٥٢ م.
- شهيد اول، محمد بن مكى، **الدروس الشرعية فى فقه الامامية**، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم، ١٤١٧ ق.
- شهيد ثانى، زين الدين بن على، **الروضه البهيه فى شرح اللمعة الدمشقية (حاشية سلطان العلماء)**، قم، دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، ١٤١٢ ق.
- _____، **حاشية الارشاد**، تصحيح رضا مختارى، قم، دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، ١٤١٤ ق.
- _____، **مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام**، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، ١٤١٣ ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، **جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام**، بيروت - لبنان دار احياء التراث العربى، چاپ هفتم، ١٤٠٤ ق.
- طوسى، محمد بن حسن، **الاستبصار فيما اختلف من الاخبار**، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٩٠ ق.
- _____، **المبسوط فى فقه الامامية**، تهران، المكتبه المرتضويه لاحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٧ ق.

بهار ۱۳۹۸ تحلیل مقتضای اطلاق قرارداد از حیث زمان اجرا از منظر فقه امامیه، حقوق ایران و مصر ۱۷۹

- _____، *النهاية في مجرد الفقه والفتاوى*، بيروت، دارالكتب العربي، ۱۴۰۰ ق.
- عاملی غروی، جواد بن محمد، *مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ ق.
- عدل، مصطفی (منصور السلطنة)، *حقوق مدنی*، به کوشش محمد رضا بندرجی، قزوین، بحر العلوم، ۱۳۷۳.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، *تبصرة المتعلمين في احكام الدين*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران، ۱۴۱۱ ق.
- _____، *تحریر الاحکام الشرعية علی مذهب الامامية (ط - الحدیثه)* قم، مؤسسه امام صادق (ع) ۱۴۲۰ ق.
- _____، *تذكرة الفقهاء*، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۴ ق.
- _____، *قواعد الاحکام في معرفة الحلال والحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- فاضل آبی، حسن بن ابی طالب، *كشف الرموز في شرح مختصر النافع*، قم، دار الكتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، *جامع المسائل (فارسی)*، قم، امیر قلم، چاپ یازدهم، بی تا.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، *التنقيح الرائع لمختصر الشرائع*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
- محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، *کفایة الاحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
- مفید، محمد بن محمد، *المقنعة*، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، *جامع الشتات في اجوبة السؤالات*، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ ق.
- یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، *حاشية المكاسب*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.